قیام ها و شورش های دوران امام هادی (علیه السلام)

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش ، صفحه 16

اشاره:

دوران امامت امام هادی (علیه السلام) مصادف بود با برخوردهای اعتقادی، مناقشه های علمی، تبعیض های قومی، فشارهای اقتصادی و سیاسی و هرج و مرج گرایی دولتمردان عباسی، که قلمرو آنان را به صحنه درگیری های مختلف گروه ها و احزاب مبدل ساخت. این جنبش ها را از حیث انگیزه دینی یا غیر دینی به دو دسته «آشوب» و «نهضت» می توان تقسیم کرد. آشوب ها با اهداف قدرت طلبانه و فتنه جویانه انجام می گرفت و نهضت ها که از سوی علویان به وقوع می پیوست، با انگیزه های حق گرایانه صورت می پذیرفت. این نوشتار نگاهی گذرا به این حرکت ها دارد.

الف) حرکت کولی ها

آنان در دوران خلافت معتصم توانسته بودند بر راه بصره که شریان اقتصادی خلافت به شمار می رفت، تسلط یابند و وابستگان حکومت را تهدید کنند. آنان جلو کشتی های تجاری را می گرفتند و مانع رسیدن کمک به بغداد می شدند. معتصم، یکی از فرماندهانش به نام «عجیف بن عنبه» را در 219 ق. در «بطیخة» به جنگ آنان فرستاد.

ب) حرکت بابک خرّم دین

«بابکیه»، فرقه ای بودند که از «بابک» پیروی می کردند و تا اندازه ای حرکت آنان نمود دینی و هدف سیاسی داشت و خطرناک ترین حرکتی بود که در این دوران رخ داد. آنان بر ضد سلطه سیاسی اعراب دست به شورش زدند. در واقع، حرکت آن ها حرکتی نژاد پرستانه به شمار می رفت و بیانگر روحیه نارضایتی اقوام ایرانی از اعراب بود. بابک خودش را به «ابو مسلم خراسانی» مرتبط می دانست و ادعا می کرد که از نسل دختر اوست؛ چیزی که آنان را به ریشه ایرانی قدیم هدایت می کرد. او سیاستی حکیمانه را در جذب پیروانش پیشه کرد و موفق شد همه بخش های آذربایجان را به هم پیوند دهد و بنا به دعوت او بخش هایی چون طبرستان، همدان، اصفهان، گرگان، ارمنستان، خراسان و دیگر سرزمین های غیر عرب نیز به او پیوستند.

معتصم در سال 220 هجری به بزرگ ترین فرماندهش، «افشین» دستور سرکوبی او را داد. افشین با شیوه های جاسوسی پیشرفته، بابک را شکست داد و سرانجام دستگیر کرده نزد معتصم برد و به گونه فجیعی به قتل رسانید. سپس بدنش را پس از مدتی آویختن در شهر، به شهرهای دیگری چون خراسان فرستاد.

ج) حرکت مازیار

حکومت عباسی از آشوب هایی که حرکت بابک در مناطق غربی دریای مازندران برانگیخته بود، رهایی نیافته بود که با حرکت فرد ایرانی دیگری روبه رو شد. «مازیار» اهل طبرستان بود. او وطن خود را عرصه فعالیت های انقلابی خصمانه با حکومت قرار داد. مازیار به اسلام گروید و «محمد»، نام گرفت و در زمان مأمون به استانداری طبرستان و دماوند منصوب و به «سپهبد» نامدار شد.او در سال 225 هجری دست به شورش جدایی طلبانه زد. مازیار از دشمنی میان طاهریان و افشین بهره جست و با افشین، مکاتبه و او را به سرپیچی از فرمان حکومت تشویق کرد تا خطر سرکوب او را از خود دور کند. مازیار به او وعده داد که در این صورت می تواند خراسان را که افشین به آن طمع فراوانی داشت، از چنگ حکومت بیرون آورد. مازیار اعتراف کرد که افشین او را به شورش و نافرمانی و گرایش به مجوسیت تحریک کرده است.

خلیفه که از اهداف این شورش آگاه شده بود، به سرکوبی آن ها برخاست و مازیار را دستگیر کرد و او را آن قدر تازیانه زد که مرد. بدن او را کنار بدن بابک که هنوز بر دار آویخته بود، آویزان کردند و از قتل افشین نیز چون ترک بود، صرف نظر شد و آن قدر در زندان ماند که بدرود حیات گفت.

د) حرکت ناراضیان در بغداد

بغداد در سال 249 هجری مورد تهاجم ناراضیان حکومت قرار گرفت و در سال 251 این شهر طعمه تاخت و تاز معتز و مستعین بر سر قدرت گردید. این آشوب ها، ماه ها به طول انجامید و گروه بسیاری از مردم کشته و خانه هایشان ویران شد. در سال بعد، شورشی دیگر علیه «محمد بن عبداللّه بن طاهر»، والی بغداد صورت گرفت و شهر به آتش کشیده شد. بسیاری حرکت ها و جنبش های مسلحانه دیگر در اندلس و شهرهای دمشق نیز صورت گرفت که شرح کامل آن در تاریخ آمده است و از وضع نابسامان سیاسی در این دوره از خلافت عباسیان حکایت می کند.

پیدایش و گسترش نهضت علویان

در نگاهی کلان، اعتقاد شیعه مبنی بر حقانیت خلافت خاندان پیامبر، عامل احیای حرکت انقلابی علویان و شیعیان بر ضد حاکمیت را تشکیل داد و در درجه دوم، این حرکت ها، بازتابی روشن از سیاست ها و برنامه های سرکوب گرانه عباسیان بود. روحیه تسلیم ناپذیری علویان در برابر ستم از یک سو و فشار بیش از حد عباسیان بر شیعیان و نسل کشی آن ها از سوی دیگر، چهره های برجسته و ممتاز علوی را بر آن داشت تا برای احقاق حق امامان خود و پایان دادن بر اعمال ننگین دستگاه ظلم، دست به قیام بزنند. سردمداران این قیام ها، خود از فرزندان ائمه اطهار (علیهم السلام) و نوادگان آنان بودند که به انگیزه براندازی نظام ستم پیشه عباسی با شعار «الرّضا من آل محمد (صلی الله علیه و آله)» با شخص برگزیده ای از خاندان پیامبر، قیام خود را آغاز کردند.

علت انتخاب این شعار، ابتدا زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت عباسیان و غاصبانه بودن حکومت آن ها و در گام دوم، حفظ جان امامشان که در آن زمان تحت مراقبت نظامی قرار داشت، بود؛ زیرا اگر آن ها نام شخص خاصی را بر نهضت خود می گذاشتند - که بی شک، آن شخص امام هادی (علیه السلام) بود - دستگاه به آسانی با از بین بردن آن فرد، قیام را سرکوب می کرد. مهم ترین این قیام ها را می توان به طور خلاصه چنین گزارش کرد.

1. قیام محمد بن قاسم

نیای سوم او، امام سجاد (علیه السلام) بود. وی در دوران معتصم در سال 219 هجری قیام خود را در طالقان آغاز کرد. او اهل فقه بود و در دینداری و دوری از دنیا شهرت داشت. به همین دلیل، عده بسیاری به او گرویدند. «عبداللّه بن طاهر» یکی از فرماندهان نظامی خود به نام «ابراهیم بن غسّان» را فرا خواند و او را مأمور سرکوبی محمد بن قاسم کرد. ابراهیم شبانه بر طبل نواخته و افرادش را آماده می کند و به سمت نساء به راه می افتد و با گرفتن نشانی محمد و اصحابش، به جست و جوی خانه به خانه پرداخته و آنان را دستگیر می کند و در غل زنجیر بسیار سنگینی می بندد و نزد عبداللّه می آورد.

امیر با دیدن وضعیت رقت بار محمد فریاد می زند: «وای بر تو ای ابراهیم! از خدا نهراسیدی که با بنده نیکوکاری چنین رفتاری انجام دادی و او را با چنین زنجیرهای سنگینی آزردی؟!» ابراهیم گویا از سخن امیر تعجب کرد که چندی پیش از عصبانیت در آتش می سوخت، ولی اینک به حال دشمنش دل سوزی می کند، پاسخ داد: «امیر، ترس از غضب تو، ترس از خدای را از خاطرم زدود و نیز وعده هایی که داده بودی، هوش از سرم ربود». امیر با بزرگوار نمایی و بزرگ منشی تعجب آوری، فرمان داد غل و زنجیر محمد را باز کنند و او را در زنجیری سبک تر به بند کشند. آن گاه او را به زندان افکندند و مخفیانه سه ماه او را نگه داشتند تا مردم از او آگاهی نیابند و دست به شورشی دوباره نزنند.

او بعدها موفق شد از زندان عبداللّه بن طاهر بگریزد و پس از مدتی پنهان زیستی، دوباره در دوران متوکل دستگیر و به زندان ابد محکوم گردید. سرانجام و بنا به نقلی، مسموم شد و به شهادت رسید.

2. قیام یحیی بن عمرو

او نیز از نوادگان امام زین العابدین (علیه السلام) بود. او فردی شجاع، قوی هیکل، با قلبی آکنده از ایمان و دور از ناپختگی های جوانی بود که کسی نمی توانست عیبی در او بیابد. وی در پارسایی زبانزد همگان بود. برادر زاده اش، «محمد بن حسین» درباره اش می گوید: «من مردی پارساتر از او ندیدم. او در دوران خفقان خلافت متوکل قیام خود را در خراسان آغاز کرد و متوکل، عبداللّه بن طاهر، را مأمور سرکوب او کرد. او پس از مدتی دستگیر شد و پس از ضرب و جرح فراوان در زندان «فتح بن خاقان» زندانی گردید. سالیانی بعد، از زندان آزاد شد و به بغداد رفت و دوباره پرچم قیام را با شعار «الرضا من آل محمد (صلی الله علیه و آله) برافراشت و مردم کوفه را نیز به یاری خود برانگیخت.

امیر بغداد، محمد بن عبداللّه بن طاهر، به رویارویی با او برخاست. سرانجام یحیی پس از مقاومت بسیار شکست خورد و به شهادت رسید و دسته ای از افراد او اسیر شدند. اسیران را با پای برهنه وارد بغداد کردند و هر کس را که عقب می ماند، گردن می زدند. در میان اسیران، بزرگانی بودند که از آن جمله، «اسحاق بن جناح» را می توان نام برد. وقتی اسحاق در زندان درگذشت، محمد بن عبداللّه بن طاهر نوشت که او را بدون غسل و کفن و نماز در گورستان یهودیان دفن کنند. سر یحیی را از بدن جدا کردند، ولی از شدت ضرباتی که بر بدن وارد شده بود، به سختی قابل شناسایی بود. مردم نخست قتل او را باور نمی کردند، ولی با آگاهی از شهادت او، به شدت گریستند. سر او را به بغداد فرستادند و سفاکان دولت عباسی برای تهنیت نزد امیر بغداد رفتند. شهادت یحیی موجی از اندوه و سوگ را در میان شیعیان ایجاد کرد و شاعران آزاده ای که در آن دوران می زیستند، در رثای او اشعار بسیاری سرودند.

3. قیام حسن بن زید

او از دودمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود و نسب او با پنج واسطه به ایشان می رسید. تاریخ قیام وی را سال 250 هجری و در ناحیه طبرستان ضبط کرده است که شامل نواحی ای چون چالوس، دیلم، و کلار می شد. او توانست در این مناطق افراد بسیاری را برای پیوستن به قیام خود دعوت کند. از ویژگی های فردی او، بخشندگی، فروتنی و فقاهت را می توان بر شمرد. وی بسیار از تجلیل و تمجید دیگران نسبت به خود اکراه داشت. نوشته اند، روزی شاعری او را تمجید و تحسین کرد و گفت: «خدا یکی است و فرزند زید، یکی!» حسن بن زید بسیار خشمگین شد و گفت: «سنگ بر دهانت باد ای دروغ گو! چرا نگفتی که خدا یکی است و پسر زید بنده اوست؟ آن گاه به سجده افتاد و از خدا آمرزش خواست و شاعر را نیز از بخشش محروم کرد»!

قیام او نزدیک به بیست سال طول کشید. او توانست ناحیه طبرستان را در اختیار خود بگیرد و سرزمین های دیگری چون ری و همدان را نیز از سلطه عباسیان بیرون آورد.

4. قیام حسین بن محمد

نسب او نیز با چهار واسطه به امام زین العابدین (علیه السلام) می رسد. او در سال 251 هجری در کوفه بر ضد حکومت ستم پیشه عباسی قیام کرد که با دوران خلافت مستعین هم زمان بود. خلیفه، «مزاحم بن خاقان ارطوج» را برای سرکوبی وی گسیل داشت. حسین بن محمد را سیصد مرد علوی، سیصد نفر از جارودیه و زیدیه همراهی می کردند. جنگ بین آن ها در گرفت و حسین شکست خورد و به سوی شهر عقب نشست. مردم در دفاع از این انقلابی ستم ستیز، به سوی مزاحم، سنگ پرتاب کردند. او از این حرکت مردم بسیار خشمگین شد و به افراد خود فرمان داد تا شهر را آتش زنند. آن ها درِ بزرگ شهر و هفت بازار و هزار خانه را به آتش کشیدند و نوامیس را مورد هتک حرمت قرار دادند. زندان ها را نیز از علویان آکندند و این گونه قیام حسین بن محمّد زید را سرکوب کردند.

5. قیام اسماعیل بن یوسف

نَسب او با چهار پشت به امام مجتبی (علیه السلام) می رسد. وی در مکه دست به قیام زد و با امیر مکه (جعفر بن فضل) به مقابله برخاست. او توانست قدرت را در این شهر به دست بگیرد و به خزانه داری شهر و نیز آنچه در کعبه نگه داری می شد، دست یابد. او پس از قیام خود، حکمران مکه را همراه هوادارانش بیرون راند و بسیاری از آنان را کشت. پس از پنجاه روز به سوی مدینه لشکر کشید و آن جا را نیز بدون مقاومت علی بن حسین، حکمران مدینه، به تصرف خود در آورد و دوباره به مکه بازگشت. شهر مکه در محاصره اقتصادی قرار گرفت تا جایی که مردم از تشنگی و گرسنگی تلف می شدند و لشگریان معتز با آنان وارد جنگ شدند که جنگ آن ها در روز عرفه بود. هزار و صد حاجی در خون خود غلتیدند و در آن سال، کسی در عرفات توقف نکرد.

دلایل ناکامی نهضت علویان

اگر چه نهضت علویان پیروزی هایی نسبی به دست آورد، ولی به طور کلی و در سطح کلان به این دلایل ناکام ماند و شکست خورد:

1. سرکوب گری شدید عباسیان

بهره گیری حکومت عباسی از شیوه های سرکوب گرانه و به کارگیری فرماندهان با تجربه در امور نظامی، عامل مهمی در شکست قیام های علویان بود. آنان برای سرکوب علویان از تاکتیک های پیشرفته نظامی، اطلاعاتی بهره می بردند و علویان را که تجربه و نیروی چندانی در برابر این شیوه ها نداشتند، وادار به شکست می کردند. فشار سنگین عباسیان سبب ترس بیش از اندازه مردم برای شرکت در حرکت های مخالف حاکمیت شده بود؛ به گونه ای که دوران عباسی، به ویژه متوکل، با سخت گیری کلی بر مردم، به ویژه شیعه شناخته می شود.

شیعه، عنصری خطرناک برای عباسیان به شمار می رفت و آن گونه که گذشت، فشار دستگاه بر شیعیان تحمل ناپذیر بود. این وضع سبب شد تا بیشتر شیعیان راه تقیه را پیش گیرند و از ابراز اعتقاد خود دوری گزینند. در فضای ترور و اختناقی که عباسیان ایجاد کرده بودند، کسی نمی توانست خود را دوستدار اهل بیت (علیه السلام) معرفی کند. «سقر بن ابی دُلَف کرخی» در این زمینه می گوید: «وقتی متوکل، امام هادی (علیه السلام) را به سامرا تبعید کرد، من بدانجا رفتم تا از وضعیت پیشوای خود آگاهی یابم. هنگامی که وارد شدم، «زرافی»، دربان متوکل از من پرسید: چه خبر ای صقر؟ گفتم: خیر و سلامتی گفت، بنشین و برایم از گذشته و آینده بگو. با خود گفتم: عجب اشتباهی کردم که آمدم. پرسید: برای چه آمده ای؟ گفتم: برای امر خیری آمده ام. گفت: شاید برای جویا شدن از احوال مولایت آمده ای؟ گفتم: مولایم کیست؟ مولای من امیر المؤمنین (متوکل) است. گفت: بس کن! مولای حقیقی ات را می گویم. لازم نیست عقیده ات را از من مخفی داری؛ زیرا من با تو هم عقیده ام. گفتم: خدای را سپاس. گفت: آیا می خواهی او را ببینی؟ گفتم: بله می خواهم. آن گاه پس از خارج شدن پیک حکومتی نزد امام رفتیم...».

خفقان شدید حاکم سبب می شد تا نیرو و دقت فراوانی برای شناسایی و گردآوری شیعیان زیر بیرق نهضت تلف شود و رهبران نهضت نتوانند از توان واقعی شیعه در رسیدن به اهداف خود بهره برداری کنند.

2. نبود هم جانبه نگری در عاملان قیام

یکی از مشکلات اصلی علویان در قیام، نداشتن تیزبینی و تحلیل دقیق از شرایط حاکم وقت بود. فشارهای بیش از حد دستگاه، آنان را به شدت بر انگیخته بود که در مقابل حاکمیت قد علم کنند و به فشارها پایان دهند. این عصبانیت و نارضایتی تا حد بسیاری، ابتکار عمل را از آنان ستانده بود. آنان بدون رایزنی کافی و مشورت با امام، خود را آماده حرکت نظامی بر ضد عباسیان می کردند. مشاوره با امام، اگر چه به صورت پنهانی انجام می گرفت، اما برای آنان حیاتی می نمود، ولی تنها توجیه آنان از مشاوره نکردن و انجام واکنش سریع، مقابله جدی با حکومت روزمدار وقت بود، در صورتی که اگر مشاوره صورت می گرفت و همه جوانب سنجیده می شد، شاید قیام علویان پایان مطلوب تری می یافت.

3. کمبود نیروی های انقلابی

می توان گفت یکی از مهم ترین عوامل ناکامی نهضت های اسلامی در طول تاریخ، نبود یا کمبود نیروهای پایبند به اصول و مبانی اسلامی و ارزش های آن است؛ زیرا وجود این افراد در برهه ای که دفاع از کیان و حریم اسلام لازم است و علم قیام برافراشته شده، بسیار ضروری است تا قیام به اهداف عالی خود دست یابد. در این دوره از تاریخ شیعه نیز این کمبود به چشم می خورد و ضربه بزرگی به قیام و کامیابی در اهداف آن وارد ساخت.

4. ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی

از مهم ترین عوامل شکست هر قیامی می توان به پراکندگی اعتقادی عناصر آن اشاره کرد؛ زیرا ناهماهنگی در باورهای شرکت کنندگان در هر حرکتی، سبب ایجاد شکاف، آشفتگی در عمل و انگیزه و ناهماهنگی در اهداف می شود و موجب هدر رفتن نیروها و نبود یکپارچگی در رسیدن به هدف واحد می گردد. در تاریخ سخن از حضور عناصر فرقه های مختلفی چون زیدیه، جارودیه و نیز معتزله در این قیام ها به میان آمده است. این فرقه ها در موضوع امامت و مسائل کلامی برداشت های متفاوتی نسبت به شیعیان داشتند. این برداشت های گوناگون در مسئله امامت سبب می شد که در اهداف نیز ناسازگاری به وجود آید و این ناسازگاری تا حدّی، ضعف آنان را در رویارویی با عباسیان تشدید می کرد.

موضع گیری امام هادی(علیه السلام) در برابر نهضت علویان

اگر چه امام در شرایط بسیار سختی به سر می برد و به شدت تحت مراقبت بود، ولی به عنوان پناهگاه شیعیان، حرکت آن ها را زیر نظر داشت. البته شرایط به ایشان اجازه نمی داد که در جریان ها حضور مستقیم داشته باشد. با این حال، از اخبار رسیده از اوضاع اقتصادی و سیاسی رقّت بار شیعیان، متأثر می شد و در فرصت های مناسب با دلجویی از آنان، در صورت امکان، آنان را مورد تفقد و رأفت قرار می داد. امام با انقلابیون به طور پنهانی در تماس بوده و از چند و چون حرکت آنان آگاهی می یافت. اگر چه در آن خفقان شدید، انقلابیون از رهبری کامل امام برخوردار نبودند، ولی از برخی روایات بر می آید که پندهای روشن گرانه و راهنمایی های سودمند امام شامل حال آن ها می شده است.

عوامل عدم قیام توسط امام هادی (علیه السلام)

1. فراهم نبودن شرایط

امام به هیچ روی، اوضاع جامعه را برای بر پا داشتن قیام مناسب نمی دید.

2. حفظ مصالح کلی و دراز مدت جامعه اسلامی

برجسته ترین اهداف سیاسی پیشوایان اسلام در ادوار مختلف، حفظ جامعه اسلامی از خطر نابودی و نیز روشن نگه داشتن چراغ اسلام در کوران حوادث بوده است. آنان از رویارویی با ستم پیشگان و ضدیت با دستگاه ستمگر کوچک ترین هراسی نداشتند، ولی با درایت و تیزبینی، به شکل دادن مبارزات بر اساس شرایط حاکم و در نظر داشتن کامل اوضاع می پرداختند. نبود درک و آگاهی لازم برای جان فشانی در حفظ اسلام و ارزش ها از یک سو و نیز نبود شرایط لازم برای پذیرش بی چون و چرای رهبری امامان در تمامی شئون زندگی و مظاهر آن از سوی دیگر، امامان را در تنگنایی دشوار قرار می داد و موجب می شد که آنان نتوانند آن گونه که می خواهند به مبارزات شکل دهند.

اگر چه شیعیان بسیاری اطراف امام هادی (علیه السلام) را گرفته بودند، ولی نسبت آن ها به توده مردم، ناچیز و اندک بود. فضای عمومی جامعه را انسان هایی رفاه طلب و بی تفاوت نسبت به سرنوشت سیاسی تشکیل می داد و امام نمی توانست از بنیه مردمی، آن گونه که می خواست، بهره برداری کند. اندیشه جامعه را رعایت مصالح شخصی و رویکرد به زندگی مادی رقم زده و همین سبب شده بود که با حکمرانان فاسق خود، آنان نیز به بی بند و باری روی آورند. چنین مردمی به محض همسو نبودن جریانی که امیال و خواسته های آنان را به خطر می انداخت، در برابر آن جریان موضع گیری می کردند و اگر جریانی حق محور بود، مقابل آن می ایستادند. به یقین، اگر امام هادی (علیه السلام) به برپایی چنین حرکتی اقدام می کرد، با مخالفت توده مردم روبه رو می شد. بر این اساس، ایشان چونان نیاکان وارسته خود، امام علی (علیه السلام) و امام مجتبی (علیه السلام)، صلاح امت را در صبر و سکوت یافت و دست از قیام شُست.

3. تلاش برای پی ریزی جامعه بیدار

از دیگر اهداف مهم و اساسی امام، تلاش برای پی ریزی جامعه ای بیدار و آگاه بود که در پرتو ایمان، به عنوان زمینه ای برای تحقق آرمان های ارزشمند خلافت اسلامی و حکومت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) عملی می شد. امام با پی گیری سیاست مبارزه منفی با حکام ستمگر و توجه به رشد و بالندگی امت اسلامی، به توده مردم مهلت داد تا در این مدت، به بلوغ سیاسی لازم برسند و آرمان های اسلامی و اعتقادی خود را فدای لذت های زودگذر دنیایی نکنند و دریابند که سازشگری با ستم، آتشی بر خواهد افروخت که به زودی دامان همه آنها را خواهد گرفت. در آن صورت، عرصه را چنان بر آنان تنگ خواهد کرد که خود دست به اقدام اصلاح گرانه ای بزنند و برای رهایی از زیر سلطه حاکمیتی که بانی فساد و تباهی در جامعه است، بر خیزند؛ فساد و هلاکتی که روزی گریبان گیر آنان خواهد شد. در چنین شرایطی، موضع گیری صریح امام در برابر حاکمیت نه تنها اهداف یاد شده را تضمین نمی کرد، بلکه به ناتوانی و فروپاشی جبهه حق می انجامید. بنابراین، امام در این مدت مبارزه خود را در قالب غیر مسلحانه شکل داد.

پی نوشت ها:

1. منطقه ای در شام.

2. الطبری، ابا جعفر محمد بن جریر بن رستم، تاریخ الطبری، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا، ج 9، ص 8.

3. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ الیعقوبی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، 1977 م م، ج 2، ص 502.

4. ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، 1370 ش، ج 2، ص 471.

5. تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 502.

6. مروج الذهب، ج 2، ص 474.

7. همان، ص 475؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 504.

8. سیوطی، جلال الدین، بیروت، تاریخ الخلفاء، دار القلم، چاپ اول، 1406 ه.ق، ص 408.

9. تاریخ الطبری، ج 9، ص 356.

10. نک: ابن اثیر، علی بن ابی الکرم، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، 1385 ه. ق، ج 7، صص 80،90،162،189.

11. الاصبهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، نجف، مکتبة الحیدریه، چاپ دوم، 1965 م. صص 387 - 392.

12. همان، صص 424 - 430.

13. الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، 1385 ه. ق، ج 7، ص 407.

14. همان؛ تاریخ الطبری، ج 9، ص 271.

15. تاریخ الطبری، ج 9، ص 328.

16. همان، ص 346.

17. المجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، 1403 ه.ق، ج 50، ص 194.

18. الطبرسی، فضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی، بیروت، دار المعرفة، 1399 ه.ق، ص 343.